

سلام بر حسین

اَللّٰهُمَّ عَلَيكَ يَا مَوْلايَ وَاِلَيْكَ يَا مَوْلايَ، وَسَيِّدِي وَاِلَيْهِ سَيِّدِي، اَللّٰهُمَّ عَلَيكَ يَا مَوْلايَ اَلشَّهِيدَ بْنَ اَلشَّهِيدِ، وَالْقَتِيلَ بْنَ الْقَتِيلِ، اَللّٰهُمَّ عَلَيكَ وَرَحْمَةً... وَزِيَادَةً، اَنَا اَرْثِيكَ يَا بْنَ رَسُوْلٍ... بِقَلْبِي وَاسْنَانِي

سلام بر تو ای مولای من و ای فرزنده مولای من و ای آقای من و ای فرزند آقای من، سلام بر تو ای مولای من شهید فرزنده شهید و ای کشته فرزنده کشته، سلام بر تو و رحمت خدا و برکاتش بر تو باد، من زائر تو هستم ای فرزنده رسول خدا با قلب و زبان

فرای از زیارت امام حسین ؑ از راه دور

باز چو پست که دهن عالم بازین بوی حسن از پشته

بازین پیغمبر از کزین بی نوحه و خاتمه اش عظم

حسین جانم

■ روزنامه فرهنگی، اجتماعی صبح ایران ■ صاحب‌امتیاز: سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران ■ مدیر مسؤول: مهدی عرفاتی

جامعه



شاپا: ISSN1735-3637
پایگاه اطلاع‌رسانی:
www.jamejamdaily.ir
پست الکترونیکی:
info@jamejamdaily.ir

| شنبه ۲۳ مرداد ۱۴۰۰ | ۵ محرم ۱۴۴۳ | ۲۰ صفحه | سال بیستم - شماره ۶۱۰ | استان تهران و البرز ۳۰۰۰ تومان - دیگر استان‌ها ۲۰۰۰ تومان | Saturday - August 14th, 2021

روضه

یک گل در شش گلدان

♦ حامد عسکری ♦

بچه‌ها همیشه عجیب و غریبند، ولی در یک سن و سالی، عجیب و غریب‌تر می‌شوند. احساس بزرگی می‌کنند، دوست دارند وظیفه و مسؤولیتی داشته باشند و کاری به آنها واگذار شود و از انجام دادن و به سامان رساندن آن کیف و احساس مسؤولیت کنند. روان‌شناس‌ها می‌گویند با این واگذاری‌های کوچک و تشویق‌های کوچولو، شخصیت‌شان را تقویت کنید و اعتماد به نفس به آنها بدهید. [۱] حتما شما هم در این موقعیت قرار گرفته‌اید که بچه یکی از بستگانتان شب خانه‌تان مانده باشد یا این‌که با شما سفری آمده یا در مسیر تصمیم گرفته باشد، بخشی از مسیر را داخل ماشین شما بنشینند و کنار بچه‌های شما باشد. در این موقعیت‌ها شما بیشتر حواستان به امانت مردم هست و بعضی وقت‌ها، حواستان بیشتر هم هست که خاطره خوب برایش بسازید و بهترین‌ها را برایش فراهم می‌کنید.

[۲] ۱۰سال بیشتر نداشت. تاریخ می‌نویسد بعد از شهادت پدرش روی پای عمویش بزرگ شد. تاریخ می‌نویسد سایه پدر به خودش ندیده و عاشق پدرانگی‌های عمویش بود. حسین که به سمت مکه راه افتاد او را هم آوردند. در راه همه جا مراقبش بود. سعی می‌کرد چیزی آذینش نکند. امانت بود و یتیم و نباید برایش کم می‌گذاشت.

[۳] صبح عاشورا بعد از نماز صبح، آغاز معرکه بود. اصحاب رفتند و بعد یکی یکی بنی‌هاشم شد. عمو تنها مانده بود. کوچک و بزرگ این طایفه، حیدر کرار بودند. از چپ و راست شمشیر بود که زخم بر زخم می‌نشانند و درد بر درد می‌گاشت. از سر کنج‌کاوی یا حمایت را نمی‌دادم اما ارباب مقاتل نوشته‌اند کنار عمه ایستاده بود بالای تل، همه چیز را می‌دید، همه چیز یعنی همه چیز.

[۴] در قلبش، فرات جاری بود. نفس‌نفس بود. دست در دست عمه، لب‌هایش خشک بود و دهانش طعم خاک می‌داد. خون در رگ‌هایش جوش آمده بود. نه اسبی داشت، نه تیغی. جگری بود که کف دست گرفته و رگ‌هایش که متورم شده بود. یک آن، یک لحظه وقت نبود. یک بالا آمدن تیغ تا بدن عمو فاصله داشت. دست از دست عمه کند. یک‌چو جاکن شد. گلوله بود که آتش گرفته و خروشان بال تل را به سمت میدان دوید. ۱۰سالگی اش تر و فرتر از پنجاه و چندسالگی عمه‌اش بود. زینب سلام... جا ماند. دنبالش دوید و بعید نیست چادر در دست و بالش پیچیده و زمین خورده باشد. می‌ماند که چکار کند؟ اسارت ببیند؟ تازاناه و مجلس شام ببیند؟ بماند با دنیا ی بی‌حسین؟ قیامت چه جوری توی چشم‌های پدرش باید نگاه می‌کرد و چه می‌گفت؟ می‌گفت من ماندم و حسین رفت؟

[۵] زن دیر رسید. وقتی رسید که عبا... با دستی از پوست آویزان روی سینه عمو افتاده و خون بود که شتک می‌زد. دیر رسیده بود. تیغ از دست رد شد و برپیکر عمو نشست. ۱۰سالگی عبا... فدای عمو شد و خاک کربلا فقط خون زاده حسن را کم داشت.



حجت‌الاسلام سید عباس موسوی مطلق

خطیب و واعظ

جریان عاشورا از جهات مختلفی قابل تعقل، بررسی عرفانی است. یکی از ادعیه به‌جای مانده از ایشان می‌توان آنها را استخراج کرد. البته روح حاکم بر معارف اهل بیت ؑ، همگی روح عرفانی است. درباره این موضوع شاعران برجسته‌ای هم بوده‌اند که در به تصویر کشیدن بعد عرفانی قیام سیدالشهدا ؑ بسیار نقش داشته‌اند. از جمله آنها می‌توان به جناب عبدالقادر بیدل دهلوی اشاره کرد که از شاعران برجسته سبک هندی و عارف‌مسلک بوده است.

ایشان در چند غزل، ابعاد مهم عرفانی عاشورا را بیان کرده است؛ بر اهل فضل دانش و فن گریه می‌کند، تا خامه لب گشود سخن گریه می‌کند / شنیم در این بهار دلیل نشاط نیست، صبحی است کز وداع چمن گریه می‌کند / بیدل پهر کجا رگ ابری نشان دهند، در ماتم حسین و حسن گریه می‌کند... یا در غزل دیگری می‌گوید: کیست درین

انجمن محرم عشق غیور، ما همه بی‌غیرتیم آینه در کربلاست. «غیرت» یکی از مقامات مهم در حوزه عرفان است. خود خدای متعال «غیور» است و هر کس خدایی باشد، لاجرم غیور است و هر کس غیور باشد، محمدی است. بزرگانی در حوزه عرفان نظری قلم‌ده‌اند در باب غیرت که مربوط به عشق است. این‌که خدای متعال غیور است، یعنی دلیل ممنوعیت برخی از معاصی همین غیرت داشتن خداوند بر بندگانش است، چون معاصی فاصله می‌اندازد بین خدا و انسان. خدا غیور است یعنی می‌خواهد روح انسان‌هایی که در نهایت به خودش برمی‌گردند را رستگار کند و نمی‌خواهد روح آنها به گناه آغشته شود. انا لله و انا الیه راجعون، بازگشت همه به‌سوی خداست و خدای متعال نمی‌خواهد فاصله‌ای بین خودش و بندگانش باشد و بر هر چه بین او و بندگان فاصله بیندازد، غیرت دارد و عشق در عالم بدون غیرت معنا ندارد. این غیرت دوطرفه بین بنده و خدا را به‌صورت کامل می‌توان در حادثه کربلا دید. سیدالشهدا ؑ آن‌قدر به معشوق که خداست، غیرت داشته که از همه آنچه بین او و پروردگار است، چشم پوشیده است.

جناب بیدل آنجا که می‌گوید: «بیدل بهر کجا رگ ابری نشان دهند / در ماتم حسین و حسن گریه می‌کند...» به این رسیده است که نزول رحمت الهی با اشک سرازیر می‌شود و آن‌هم



اشکی برای دو مظلوم؛ حضرت سیدالشهدا ؑ و امام مجتبی ؑ. در روایت زیادی از آثار اشک بر این دو بزرگوار کشته شده و ایام محرم زمانی است که می‌توان از آثار این اشک‌ها بیشترین بهره را برد.

پیر غلام

حاج فیروز برای خود امام حسین بود

بسیاری از مردم مذهبی و هیاتی، حاج فیروز بزرگ کار را با ویذ نو کلیپی شناختند که در آن مداح از یک پیرومرد که گویی حافظه درستی هم ندارد، می‌خواهد چند بیت برای امام رضا ؑ بخواند؛ پیرومرد بعد از چند بار انکار، بالاخره بلند می‌شود و با سوز اولین کلمه‌اش، مجلس را آتش می‌زند.

حاج فیروز بزرگ کار هفتاد و چند سال برای اهل بیت ؑ شعر سروده و ستایشگری کرده بود. هشت سال آخر عمرش زیاد نمی‌خواند و مردم می‌گفتند به دلیل حمله قلبی و مغزی حافظه‌اش را از دست داده اما بعد از فوتش چند قول صحیح از نزدیکان معتبر ایشان نقل شده که حاج فیروز چند سال آخر گفته بود: امام حسین ؑ گفت تا الان برای مردم خوانده‌ای از حالا به بعد فقط برای خودم بخوان.

خون سرخ، رنگ سیاه

یکی از بزرگ‌ترین راهپیمایی‌های عزاداری و تعزیه‌های ماه محرم در شهر زاریای کشور نیجریه برگزار می‌شود. شیعیان نیجریه که تا پیش از شیعه شدن شیخ ابراهیم زکزاکی آماری از حضورشان در این کشور نبود و حالا هر سال به تعدادشان اضافه می‌شود، مراسم عزای سیدالشهدا ؑ را در نیجریه بسیار پر شور برگزار می‌کنند؛ البته متأسفانه چند سالی است که ارتش نیجریه مستقیم با عزاداری و تعزیه را زیر خورده مسلحانه می‌کند و هر بار تعداد زیادی از شیعیان را شهید می‌کند. شیعیان نیجریه خود را ادامه دهنده راه «جون» شهید سیاهپوست کربلا می‌دانند.

کفروگو

مهوش صبرکن، خاطرات زیادی از ماه‌های محرم دارد

سنگ تمام شیرازی‌ها برای امام حسین علیه السلام

♦ طاهره آشنایی ♦

عزاداری ایام محرم را در شیراز دیده و با آنها بزرگ شده و دیگر بعد از آن هیچ عزاداری را ندیده که مثل آنها باشد. به دلیل حرفه‌اش که بازیگری است شهرهای زیادی رفته و گاهی مراسم عزاداری محرم را دیده اما باز هم شیراز را بیشتر می‌پسندد. از وقتی در تهران ساکن شده، در ایام محرم چیزهایی دیده که متعجب شده است.

ماهری

مهوش صبرکن که متولد و بزرگ شده شیراز است، می‌گوید: راستش را بخواهید فقط در تهران دیده‌ام در ایام محرم این همه شله‌زرد نداری بدهند. دهه اول محرم و به خصوص تاسوعا و عاشورا در بیشتر خانه‌ها شله‌زرد می‌پزند. هیچ وقت هم متوجه نشدم چرا فقط شله‌زرد؟! سال‌های اولی که آمده بودیم تهران، خانه‌مان سعادت‌آباد بود. روز عاشورا دیدم جلوی یک هیات گوساله ذبح کردند! خیلی تعجب کردم. شیرازی‌ها گوسفند قربانی و از گوش‌تش برای پخت نذری استفاده می‌کنند اما این‌که با گوشت گوساله نذری بپزی را در تهران دیدم، عزاداری تجریش را دوست دارم، متفاوت است اما وقتی می‌بینم برای گرفتن غذای نذری مردم چطور یورش می‌برند، تعجب می‌کنم. درست است نذری تبرک است اما نه دیگری به این شکل. نذری باید برسد به دست نیازمندان واقعی نه این‌که همه با قابلمه بروند سراغ نذری گرفتن. شیرازی‌ها صبح تاسوعا و عاشورا، آتش سبزی که آتش معروف شیراز است و در این روزها با گوشت فراوان پخته شده بین مردم پخش می‌شود. حلیم شیرازی هم برای تاسوعا و عاشورا پخته می‌شود که آن هم صبح‌ها پخش می‌شود بین مردم. برای نذری‌های خانگی هم بیشتر شکرپلو پخته می‌شود که

دیدم. هیچ وقت هم کارهای غیر معمول انجام نمی‌دادند و نمی‌دهند.

■ **روضه‌های خانه مادری**

مادرم، یک ماه در سال مراسم روضه خوانی داشت. مادر حسین آقای آمد و برایمان روضه می‌خواند. مهمان زیاد داشتیم و مادرم از ماه‌ها قبل در تدارک این یک ماه روضه خوانی بود. آجیل مشکل‌گشا آماده می‌کردیم. قند می‌شکستیم و ظرف و ظروف و استکان و نعلبکی‌ها را آماده می‌کردیم. مادرم یک کمد مخصوص ظروف روضه داشت. همه چینی و بسیار زیبا. اگر می‌شکست، جایگزین می‌کرد. از این کمد مثل چشم‌اناش مراقبت می‌کرد که ظرف روضه است. در سال چهار تا سفره هم داشتیم که برایش حلوا کاسه‌ای می‌پختیم. باورنات می‌شود همه سال مادرم درگیر همین سفره‌ها و یک ماه روضه خوانی بود و من از همه اینها کلی خاطره دوست‌داشتنی دارم. می‌توانم روزها به آن خاطرات فکر کنم و حالم خوب شود. راستش الان که به بچه‌های امروزی نگاه می‌کنم این سوال را مدام از خودم می‌پرسم اینها وقتی بزرگ شوند چه خاطره‌ای خواهند داشت که با آنها زندگی کنند؟ ماکه این همه خاطره خوب داریم باز هم گاهی کم می‌آوریم.

الرب

آن خاک خون شده بود

♦ امید مهدی نژاد ♦

عمر بن سعد، سر حسین را با خولی بن یزید و خُمید بن مسلم به عیبدا... فرستاد. آنگاه فرمود تا سر دیگر از کشتگان را از تن برگیرند و با شمر بن ذی‌الجوشن و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج به کوفه فرستند.

عمر بن سعد و سپاهیانش تا ظهر روز یازدهم از محرم در کربلا ماند. آنگاه فرمود تا بار کنند و به کوفه برگردند و دختران و خواهران حسین و هر که از زنان و کودکان کاروان که بر جای بودند، با آنان بودند و علی بن الحسین که سخت ناخوش بود.

اسیران را بر شتران بی‌جهاز نشانند و سر و روی گشاده، از میان سپاهیان به سوی کوفه راندند و پیکرهای کشتگان وانهادند. پس گروهی از بنی‌اسد که در غاصریه مقام داشتند، برفتند و بر آنان نماز خواندند و در خاک‌شان کردند.

و طفل حسین را کنار پاهایش در خاک نهادند و دیگر از شهیدان را در قبری بزرگ که پایین پای حسین بکندند و عباس را همان‌جای که افتاد و چون آن تن‌ها در خاک می‌کردند، پزندگانی دیدند سفید که پرواز می‌کردند.

آن‌روز در مدینه، از خانه ام‌سلمه بانگ شیون برخاست. پس مردان و زنان اهل مدینه به خانه او شدند.

عبدا... بن عباس گفت:

ای مادر مؤمنان، از چه می‌مویی؟ ام‌سلمه پاسخش نداد و روی در زنان بنی‌هاشم کرد و گفت:

ای دختران عبدالمطلب، با من بگیرید، که به‌خدا سورتان و سرور جوانان اهل بهشت کشته شد، به‌خدا سبط نبی و ریحانه‌اش حسین کشته شد.

گفتند:

از کجا داستی؟

گفت:

در خواب رسول را دیدم، پریشان و آسیمه. سبب پرسیدم، گفت: پسرم حسین و خاندانش کشته شدند و من ایشان را به خاک سپردم. پس برخاستم و به غرقه‌ام شدم حیران و تربت حسین را دیدم که جبرائیل از کربلا آورده بود بهر پیامبر و گفته بود هنگام که این خاک خون شد، فرزندت کشته آمده است و نبی آن خاک به من داد و گفت در شیشه‌ای بریز و نگاه دار و چون بدیدم، از آن خاک خون شده بود.

